

در عرفان حضرت عبدالعظیم

عدل منبسط شد از جنه خوفی که حق را اذیت نماید بطریق اعتدال و فشاری بدین ظلم وجود در بنا اما در
 نیز حسب عدل حقه جزاء و ثواب باهل عدل و هتایت هر ساعتی آنکه در نفس و مشاقت و التماسها با اشاره
 بمراجعت آنجا نسبت بقصود و شرفش با معنی اشاره بر وقت موسی و نصب و نشسته جفا و نوم وجه صورت بصر
 با امام و خلافت حضرت شاه و لا یت است که در ذیل نیز و التماسها و وضع میزان و اعمو الوزن بالسطح و لا یخسر
 میزان امام فرمودند مراد از ما حضرت ختمی است که با آنکه از وقت مراد از میزان امیر مؤمنان است و تندی و نصب کرد
 برای مردمان نیز طاعت نمایند خلافتی نکند میرا دار بد امام و بعد و ظلم میروانند و بد این تفصیل کمال
 ناپسندیدنی باشد در وجه اخیر ذکر شد پس میزان حق و حقیقت وجود امام است که عصیان و غیره کمال اعمال است
 و اطاعت و عدل نیز این افعال قویل للطفین الذی اذا کالوهم او زفونهم بخیرین پس بدان آنچه در شاه آخر و چه
 نمونه از وی در پناست در حدیث است حضرت ختمی ذات کفین برای فوج آورد تا از آن کیل و وزن نمایند نظر آن بد
 یاه است یا اینکه مراد از میزان نصب امامت و لا یت است که ظهور آن در قیامت خواهد شد **الساعة بعد**
 قوله ان الساعة اینه لا ریب فیها وان الله یبعث من فی الساعه من یشاء یشاء و شکی در قیامت نیست و خداوند
 سبحانه و تعالی آن را از فرهای ایشان بر ما بکبر از البینه بدانکه مراد از ساعت و ذقیامت است که اگر در بوقوع آن بجایند
 خداوند محمد جل سلطان در چند مورد از کتاب کرم خود ذکر کرده اند قیامت فرموده و بملاحظه و مناسبت با سالی چند
 یاد کرده یکی از اسماء آن ساعت است ساعت و معنی طلوع میشود اول آنچه مصطلح است غیر از آن است و چهارم از
 شبانه روز است و هم جزء فلان از شب یا روز است و از هر جهت اسما و ساعه است و ذقیامت معنی آن و معنی که مردم بر
 حاضر شده حساب امور دیگر از فرهای خوششان بر میزنند پس بلا حظه آن وقت جز از روز موسی ساعت شد و جمیع گفته
 بر این ساعت نامیدند که حسابها مردم بعد رسیده میشود که یلبسوا الا ساعه من التماسها و جمیع از اهل حق بعد تحقق
 گفته اند که ساعت بر سه قسم است ساعت کبری و ساعت وسطی و ساعت صغری اما ساعت کبری و حشر خلافت است در يوم
 اما ساعت وسطی آن مردم اهل بکفر است که بعضی گویند در آن مفسد سال است با سالی سال چنانکه در حدیث است حضرت
 بنی اسرائیل را دیدند فرمود عمر این عذاب طولانی میشود و غیره تا اینکه قیامت بر پا شود میگویند مراد از ساعت و التماسها
 اما ساعت صغری و التماسها است که قوله تعالی فل انکم ان انکم عذاب الله او انکم التماسها و قال ان ما انظره و الاغضا
 الا و ان التماسها فقامت خلاصه اعتقاد بقیام قیامت است که هر پروردگار بر سر سده لازم است برای هر مکلفی برای فصل
 و فضا چون تمام خلایق بر خواستند زمین بلند میشود یعنی باطن آن که ملکوت وی است ظاهر میشود با آنکه زمین دیگر
 که موسی و بنامه است کشیده میشود و پس بلندتر آنگاه آسمان مثل سجده و پیچیدن و رونق میشود و بدانکه هر
 آسمانی زمین را بند و هفت صفت بر زمین است زمین و جهنم در پناه دیده شود ابتدا سه طایفه را بدون حساب
 خداوند بخواند و به جهنم فرستد اول اهل عهد دوم ناکرین دنیا سوم کسانی که بجهت خودشان وفا کرده اند
 المتجانین جنویم و الذین لا لهم مجاره و الذین صدقوا ما عاهدوا الله پس این طایفه در هیچ موقوفه نیستند و خداوند

وضع میزان برادان

در حدیث است که هر که در این ساعت...

در حدیث است که هر که در این ساعت...

در حدیث است که هر که در این ساعت...

برای ایشان نیست بهر جهت میرند پس منادی ندا کند حاضر شوند چنانچه و هر آنکه خداوند و رسول الله ^{و الله} صلوات الله علیه
اذتکرده و کسانیکه در کتبه ها صورت کشیده اند پس این سه طایفه را بیاورند و بدون حساب با نش بر تالیپ سائر
در پنجاه موقوفه هر یک هزار سال است با پست اول موقوفه تمام اهل قیامت است از قریه آن دو موقوفه نور است و سوم
نعمه است حدیثی است که در آن آمده که هفت موقوفه است در زمان و قوفه برابر بر حق و از ده موقوفه است در زمان جنگ
و خدا کتب با ترمه موقوفه است پس روزی است که امتداد آن پنجاه هزار سال و پنجاه موقوفه دارد که مکلفین باید بدان
بمانند و با پستند تا حسابها ایشان با کتب علم شود پس در حدیث مسلم است و زینت است که بر امام پیشو خداوند ظاهر
میفرماید چیر پند و میکا پند و اسرافیل را که بیاورند براق و تاج کرامت و حلال ضوان را از برای رسول اکرم ^{و الله} انکا و چیر
مدا کنند آنها دنیا این قریه یعنی ای پناگاه است فرموده پس در جواب عرض کند علی بن ادریس از وقتی که مرا خود ^{و الله} از
داده پس عموگه از نور بلند میشود مردمان میدانند که آن عمو نور از فرموده است پس چیر پند در تزیینت پاهای شریف
آن بر تکرار بایستد اسرافیل ندا کند آنها الترحم الطیبه رجوی الحید الطیبه الحمد پس سر بر نه ندای نماید در
سوم اجناب بر میخیزد و حلال را می پوشد و تاج کرامت بر سر میکارد و بر براق سوار میشود اسرافیل از جلو و چیر پند از
راست میکا پند از دست چپ نام برد و مقام محمود و وسیله که خدا پیش و عد فرموده است خلاصه آقا مبارک و اجازت بود
دلالت در ندرت بایستد قیامت ظهور ساعت بلائی که کتب اجازت به اطهار خبر داده اند اگر بخوام ذکر کنم هر یک کتابی
مستوفی میشود در فایق ثابت مخفی مانده خداوند است که ماضی و یکی حال و یکی استقبالی یعنی بوم العهد
و بوم العاد و بوم الجزاء که حتم است بندگان در آن بهمان ابدان حسنه اطاعت کرده اند مبعوث شوند اما مجور گردند
و بوم الجزاء که مستقبل است و کتاب سنه بغیر معاد شده است معان عود و رجوع است از برای چیزی به حال
بوده است کل شیء یرجع الی اصله و قال الله تعالی وهو الادی بید الخلق ثم یعبده و قال ایضا وان الساعة آتیة و ان
یبعثن من فی العنود و قال ایضا ایضا ان یمح عظام علی فادین علی ان نسوی بنانه و مرجوم اما خوانند در معانی
فرموده از برای معاد و مرجی است چنانکه مبد و منشائی داشتند است و ان بر سر جنم است حاله المعاد و ما منه
المعاد و ما الیه المعاد و در قسم اول و ثانی در قسم سوم که ما الیه المعاد است مندرج است افعال المعاد و حایث
محضه و ارواح عالیه عقول فادسه و صوم فادسه و مثل الهیه است که معاد آنها محض ثبوت است اما انسان که
مخمس لطیفی است از عالم وجود و در او حقایق اشیا موجود است با و اجازت که در جامع کتب معاد و تیره و حلال
ادوار طلبه است معاد او چند قسم است و حلی و حیثا و عقلائی و نفسانی و طبیعی و مرکب فرای قیامت
از غالب خود بر چیز از فر روح و فیر جسم و فیر عقل و فیر نفس و فیر طبعی است عبادا فینا بالخلق الاول خداوند
فادراتیث و انشاء ثانوی لغوب و ثبوت نفسی نیست پس انسان بعد از مردن از اکوان و انوار و نفوس
و ارواح و عناصر و ارکان در معاد تمام عالم امکان را با خود عود میدهد و آن روز ولادت کبریه و قیامت
عظمی و عالم جنب است برای وی و قال الله تعالی الله وانا الیه راجعون پس عرض میکنم مرجوم مجلسی طایب است

در روز قیامت
کتابهای
که در دنیا
تالیف شده
در آن روز
برای حساب
خواهند بود
و هر کس
کتابی را
تالیف کند
که در آن
حق است
و باطن
و بیرون
و هر کس
کتابی را
تالیف کند
که در آن
باطل است
و باطن
و بیرون
در آن روز
برای حساب
خواهند بود

در روز قیامت
کتابهای
که در دنیا
تالیف شده
در آن روز
برای حساب
خواهند بود
و هر کس
کتابی را
تالیف کند
که در آن
حق است
و باطن
و بیرون
و هر کس
کتابی را
تالیف کند
که در آن
باطل است
و باطن
و بیرون
در آن روز
برای حساب
خواهند بود

در عرض حضرت عبد العظیم

۲۷۱

در جلد سوم بحار الانوار که مشتمل بر مبدء و معاد است فرمود شیخ ابو علی سینا در کتاب معادش منکر شده است
 معاد جسمانی و ادله چندیم برای اثبات مدعا به خود در کتاب با فایده کرده است و فخر رازی گفته است که سنانکه قائل
 بمعاد جسمانی در حقیقت شده اند جمع بین حکمت و شریعت و عقل و نقل کرده اند و گفته اند عقل حاکم است که ارواح
 معاودت نخواهند یافت الا بمعاد و حقیقت و محبت الهیه و معاودت اجساد هم معلوم نکردند الا با ادراک محسوس منقلب
 و جمع این دو و با ادراک دو قسم از معاودت منضاده در این خانه دنیا کاملاً ممکن نمیشود بواسطه اینکه انسان ملاحظه
 که مستغنی است از انوار عالم قدس ممکن نیست که ملغف شود بلکه از لذات جسمانی و همین طور اگر نخواهد
 در دار دنیا این لذات را ادراک کند ان استغنی از برای وی باصل نکرده مگر آنکه موثقی فرقی کند و استغنی از
 از عالم اعلی حاصل شود پس فرای قیامت جمع بین امرین و لذتین خواهد شد اما ظلاً سفره میگویند بدان صورت و امر
 منعده میشوند مگر جوهر نفس کبریا است که سبب له للفنا یعنی تعلقات را میزد و خود میماند و بعالم مجرد است
 بر میگردد و عبارت از آنست که فلاسفه اعتقاد بمعاد و حقیقت دارند چنانکه علامه طاب ثراه در شرح باقون فرموده است
 انفق المسلمون علی اعاده الاجسام خلافاً للفلاسفة و علامه وانی در شرح عقاید عسقلانی گفته است معاد
 جسمانی معاد است از اطلاق اهل شرع و منکر آن کافر است و اعتقاد بدان واجب باجماع ملایک است یعنی بهود
 و نصارت اهل اسلام و مذهب حق همانست که اهل اسلام و تابعین آنها گفته اند بل علامه اعلی الله مقامه فرمود
 اعاده بر دو قسم است یک وقت میگویند آن اجزاء بعد از تفریق و انفصال جمع میشوند و یک وقت آن اجزاء بعد از
 اینکه عین هم صرف شد کسوفه و وجود ثانی بر او پوشیده میشود پس جواب اینرا بگویند آنست که علی رجبه لغاد ربوم بلی
 السراثر فاله من قوه و تامل فرموده خواهد شد و مرحوم مجلسی در کتاب معاد کور فرمودند در غیر این بدن اول انسان
 بعضی مشرب آب و عبارت او است لا یبقی فی کون غیر البدن الاول بل یلبس به اولی الذی خلق السموات و الارض
 بقادر علی ان ینقلی مثلهم و یلبس به کلاً نضیج جلودهم بل یلبس اجلوداً اخری و یلبس به کلاً نضیج جلودهم و یلبس به
 بقوه اده انسانی همان است اما صورت تغییر کند ضروری ندارد چنانکه حدیثشان اهل الجنة هرگز نمیرد و حدیث خبر من
 الکافر کبیر احد معانداست پس هیئت صورت این بدن مختلف شود و مشابهت معادین کرد همان است و مرکب
 معصیت و عامل طاعت او است و بدان قیامت هم باید در حق صرف قیامت با شدند و مرحوم آقا خوند فرمودند مثل
 قیامت بعثت موفی چون ولادت مولود است از مشیت رحم و این قیامت با انسانیت قیامت طاعت قیامت و این قیامت
 بر این اعتقاد است انشاء الله خواهد بود چنانکه مرده از زمان او تم الی زمانا بدهاء یکی از بندگان خدا زنده شد چیزی
 سپیدانیت و حضرت عیسی و سایرین از دوسنان خدا همان قسم مرده کان بر حیرتند و حدیث احیاء حیرت است
 مؤمن و کافر از قبور بوسعه برای حضرت خلی مرتبت خود دلیل واضحی است امید دارم بمضمون منها خلفنا که
 و فيها نعیدکم و منها نضیج کما ناره اخرى بخاک روم و از آن بر آنکس که در کم و برای اطلاع بعضی از خواص دعوات تجدید مطلع
 در دفتر آینه بلویند که آن مول مطلع مینا پنا لبسان و بیان دیگر آگاه و بصیرت و خوند نیز مندرک هم و در

در جلد سوم بحار الانوار
 و این خبر صحیح است
 و در کتاب معاد

در جلد سوم بحار الانوار
 و این خبر صحیح است
 و در کتاب معاد

حضرت غفر عنکم و عن اولادکم
 و عن اولاد اولادکم
 و عن اولاد اولاد اولادکم
 و عن اولاد اولاد اولاد اولادکم

معنی
بیشتر

چون بخوابد باز قائم بماند
کون که کوزده از کون

تیر از خود از ملاحظاتی ایشان خود سندی است و کلام از آن است یعنی در جمع العجزین در قرآن مجید
 معنی آمده است اول بمعنی خواب کفوله تعالی من بعثنا من مرد نادان زمان پیام از نبود میگویند ما را از خواب و خوابگاه
 کسب کرده است و نظر آن آیه که هر چه تم بعثنا تم تعلم ای العجزین احصی و تم بمعنی فرستاد است کفوله تعالی بعثنا من
 رسوله یعنی فرستادیم از هر اقله پیغام بر داد و ایضا هو الذی بعث فی الامم رسولا و الذی بعثنی بالحق نبیا الی غیر
 سوره یعنی نند کردن است بعثنا هم یعنی نند کرده ایم ایشان را و همچنین است معنی این کلمه مبارکه یعنی خداوند زنده میکند
 کسیکه در قبرهاست چهارم بمعنی پیام است کفوله عسی ان یبعثک ربک مقام محمود و المعنی را در پروردگار تو بمقام
 محمود و ای شفاعت یکی از اسماحق یا عشا است و ان خداوندی است که خلق را بعد از مردن زنده میکند و حضرت شاه
 ولایت حضرت رسول را بعثت خوانده است یعنی معبود فرستاده شد بر خلق الحال بدان در کتاب احتجاج مروی است
 که زنده کنی از حضرت صلوات سوال کرد بعث چگونه است حال آنکه این بدن میسوسد و اعضا متفرق میشوند و عضو
 شد و عضو را در زنده خورده و عضو را مرغ جوهره آنجناب و جواب فرمود ان کسیکه ایشان را ایجاد و انشا
 فرمود بدون شی و مله و صورت و مثال قادر است او را عود دهد بحالت اولی عرض کرد این فقره را واضح بفرماید
 تا بدانم فرمود روح برده و ضم است روح محسن و روح معنی اتار روح محسن و رضا و رضا است روح مستقیم و رضی
 و ظاهراست و هر یک در مقام خود مستقیم است اعضا پیکه خاک شده است در جوف سباع و هوام و حواصل طهور است غاما
 محفوظ است در زبان هر دو کار یک دزه و مثقال از اشیا و مافی الکلون بر محقق نیست اما خاک ابدان روحانی نیز
 ملا است زمانیکه پیام قیامت شود و از آسمان باران بارید چگونه کرده از ما است بعد از دن ظاهر میشود و طلا بعد از
 شدن از خاک همین هم هر یک از ذرات را به جمع میشوند و روح هر یک منتقل بقالبش میگردد الی آخر الحدیث
 و کلام اما خوانند و روح قاضی سایر بنا از اهل خرد بدستگونه بفسر کرده اند که چون خداوند قاهر از هر موجودی بار
 شبیه بر ارضی جشا صورت باران تلویق مفاویر و مراد ایشان بجز کشتن است مانند مثقال پس متبعا مانند جنین از
 دم زمین برین آید فاذا هم پیام بنظر من و قال تعالی کتبناکم فی نعیم و من نعیم نعیم و من نعیم نعیم
 بعضی گویند سبحان الذی احیانا بعد المائت و الیه النشور انوفه دانند که دنیا بالسیب الیه من روح خواب بود
 معاد و انیم پیام چنانکه بر روح در جبهه عالم قیامت پس از آن بقطره عبره کلمه حاصل میشود و قال الله تعالی یوم
 التراز قاله من قوه و لا ناصر **تغییر حال اهل الحال** طالب حق بداند جماعتی از فلاسفه منکر شدند
 معاد جسمانی و دو معاد معاد ایشان را اقوالی است باینکه این دفتر مضمض شرح و بسط ان نسبت خوانند
 و نود از آن خارج از طریق مستور و صراط مستقیم و موجبات شهادت در قلوب عوام و مستضعفین است ولی ضابطه کلام
 عقاید حکماء و سابقین پنج مذهب است اول کسانی هستند که بمعاد جسمانی مذهب دوم کسانی هستند که فانی اند بمعاد
 روحانی سوم کسانی هستند که فانی اند بمعاد روحانی با هم شده اند چهارم کسانی هستند که لعاده جسم روح را اصل منزل
 پنج کسانی هستند که در نفی و اثبات هر یک موضوعاتند و هر یک از این مذاهب پنج کلمه استکمال و برهانی از عقل و نقل

در عرض حضرت عبد العظیم

جستند که هر یک از اینها در حق او و علی ایضا و فی الاشباح او من بین العنکبوت است اما مذمت حق
 در ترویج حکام و مناقبین و علماء بجز این از شصت تا شصت و نه امامیه و مذهب قوم است اگر طالب حق و منصفی غور کند در اصل
 مراد که آن حققت نفس است در عرضت و جوهری که در اینک با نفس جوهری است با مجرد بودنی تا بداند کشف بر این صفا
 کرد و در بدنه شایع و عینه فاسد فلسفی عماد و اعنائی نماید و حضرت صادق علیه السلام بمقتضای این فرمود الحمد لله
 الادوار و معدن الاکار و طبقات بلوغ و عالم بعد عالم لغزى الدين اسوا و اجماعا و اوجزى الدين احسنا و الحسنی و قوله تعالى
 افصنا بالخلق الاول بلهم فليس من خلق جديد بل من اجدیم بمقادیرها و حجتا معا فانل شویم بدلیل عقل و نقل بر او اخذ
 جزاها تا عدل فاطح فاصل خود ظاهر شود و هر کسی با چهره استحقاق دارد برسد و ظلم هم بر خدا و آیتا بد و مظلومین بد آفرین
 ظالمین جزا خواهند و عرض برای هر یک کفایت از تکالیف شرعیة آن روز بکفایت کامل داد مشود و اگر خداوند حکیم ظلم
 که عمل و بیخ است و در می آید و نامعلوم شود که عباد را شریقیه فواید آنها عاید به بندگان است خداوند غنی بالذات معاد و مشاهات
 مانند امتناع اعاده معدوم و شبهه اکل و ماکول و شبهه شایخ کمان امتناع نفل و نسر است بعد از مفارقت از بندگی
 طبیعی دیگر بدلیل این همان مدفوع و ممنوع است شرح شود این شبهات را طالب کتب عقلمیه و نقلی خواهد نمود
 بداند و بکتاب و مقصود اصلی خود برساند آدمی چسبند بر ذریه جامع صور خلق و حیوان و واقع متصلا با حقایق
 جبروت مشتمل بر ذرات جبروت ظاهر ششک با حلق فرق باطنش در محیط وحدت عرفی اللهم و فداک الذی
 واعین الحیلة و المذهب در مسئل مال و انقطع الرجاء الا نسئک و عدک لا مشرک لک و اقوم و اقوی ای که دلالت بر معاد
 جتنا میکند بلکه روح این ایات مبارکه است که عرض میشود و عجیب است انجمنی که از حقایق و معانی این آیه بهره شده
 خوبت برای هم عوام بنویسم و ترجمه کنم از کتاب فیسر مرحوم ملا حسن دام فیه فیضه خفته قال الله تعالی اولم یزکنا
 انا خلفناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین ظاهر مراد از انسان در این آیه آتی بزخلف است که استخوان پوسیده از نطفه
 گرفت و کفنا با این استخوان پوسیده بشود و محشو میشود پس برای بقول ان مشرک عامی غاوی لغز و ابائی بنویس
 انسان که چه بوده است یعنی از نطفه و الحال چه شده است یعنی فطره منی با چو و قوه و قدرت و علم و شایع
 بطبع دادیم و اکنون ^{بافتد} مشکند و منکر معاد میشود و ضربنا مثلا و نشی خلفه قال من بحی العظام و عروهم من حی
 امهم من بیان میکند که ان تقی قدر تست از حق در زنده کردن مرده ها قلی چسبها الذی انشاه اول تره و هو بکل
 خلق علم بکواجهت خداوند زنده میکند این استخوانهای پوسیده را چنانکه در اول ایجاد خلق کرد پس هر خلق
 عالم است این فطره اشاره بعد از سابق است که از احتجاج ذکر شد یعنی داناست تفاسیل مخلوقات و اجزای منفه
 و اعضا منفیه آنها از اصول هر یک الذی جعلکم من النجر الاخضر فارا فانم منته فو فدون یعنی خداوند
 مهربان کسی است که از درخت سبز نازه آتش بیرون آورد و از وی آتش روشن میکند و ایس الذی خلق السموات و
 الارض فادان خلیه مثلیم بل و هو الخلاق العلم پس آنکس که اسماها و زمین خلق کرده است با قدرت و قدرت
 آنها را خلق کند بلوغ الخلق مخلوقات عالم یکفیات آنهاست ایضا از کتاب احتجاج روایت که مجادلته بالنی احسن

در بیان این که
 در بیان این که
 در بیان این که

روح و حیا

مأمور حضرت ختمی است و درین مورد بوده است که بفرمایند آنکه نارحان را از شجر اخضر برین می آورد عجز ندارد
 اعاده کند این جسد خالی را بجای شاولیبه اش بلکه ایجاد انسان در اول مرتبه اصعب بوده و عوش اسهل و آسان است
 و اما امر او را در ایشان بقول که کفیکون اکتون بکر حضرت امیر در هیچ البلاغه در بیت و قیام موتی از مراد
 و قبورشان چه بیاناتی خوش و مغالاتی دلکش فرمودند حتی از انصرتا که مورد و تفضیلا الدهور و انوار النشور
 اخر هم من ضرایح القبور و اوکار الطيور و اوجرة السباع و مطایح الممالک سراعا الى المرم مهطین الى معاده
 هموا فاما ما صفوا بنقدم البصر و بضمهم الداعی علیه لوس لا سیکاته و وضع الا سیسلام و الذلذله فذلک الحبل
 و انقطع الامل و هو نوال افئدة کاخلة و خشفت الاصوات معینة لجم العرق و عظم الشق و ارعدت الاسماع لزیفة الداء
 الفصل الخطاب مفاضة الجزاء و نکال العقاب نوال الثواب و در دفتر مناجات با حضرت قاضی الحجا نیز بهایات
 ان بزکوار فرمود البه خواندن انها موجب نیاید که ما شاسته المی انما جلنا لعره خفاة مقبرة من شری الاحداث و سنا
 و ساجد من زاب الملاحد و جوهنا و خاشعة من افراع الفیفة ابصارنا و ذابله من شد العطش شفاها و جاعنا من نوال
 اللعام بطوننا و باد بئرها الثلج سواننا و مورقة من ثقل الارزار طهوننا و مشغولین بما نذرها ناعزها الی الی الی
 فلا نضعف المصاب عن سابع عرض و جمل الکرم عتا و سلب عانده مامثله الرجاسات الی اخرها قال علیه السلام الی کرم الی
 وانا انا و کفنا لیس نیک و منات خلاصه سید و مشوم ما بندکان از خداوند و بسو خداوند است که کبره سائله
 بحب امله و لا یزیده کثرة العطاء الاجوار و کرماته هو الغریز الوقاب ز او فیلت بلهی بر سیده اند کی فقامت نایب
 راه جد با زبان حال میگوید که ز محشر حشر را بر سلسلی و این آیات منسوب به حضرت شامیر المؤمنین است که در
 نصیر مقامت و هو الی افراع ان اذ افریت ساعتها بالها و لزلنا لادرس لزالها نسر الجبال علی غیر کراتها
 نری مالها و نظیر الاضر من ههنا کخرج اطفالها و لا تبین سائل فاک من الناس یومئذ مالها فخر اخبارها
 و ربک لا تکریمها و یصد کل الاموض یقیم الکھول و اطفالها نری النض و اعلمت محضر و لو ذکر ان مشا
 بحاسها مالک اند فاما علیها و اما لها نری الناس کری بالاضوہ و لکن نری العین ما مالها ذنوب بلذ فاما
 کثرت البعث خالها فسیب المعاد فیا و یلها و اعطیت للنض ما مالها فیرا بچاره بیاد او را ن وقتی که منادی جزوی
 از خانه حال بخونند برای جزای کرمات بر سر دست و سنا خیز بر اندانگاه به پیروی و شایسته طلومان بر آید و فریاد ازها
 ظللان بر خود سرا پرده عزت و سعادت قدرت زده شود و بیاط عطف کسزده کرد و فراز وی عدل او غنچه صرا
 راستی کشیده از پناه درد سضعفا اسپر فقره بر امراء امیر مطیع شادان و طامعی کربان چه نسبتها بریده
 روی میدان دوستها بریده نیر از بداء اما الناس الامر الله مردمان همه که بفرع آیند و از پای در آیند
 مانند سنان ناخورد و شرابا فنان و خیزان باشند ز بانفال و عذرها باطل شود و بمعاد لا یفرح و ان
 عن ولد یلذ از لیر ما تلامد ابوالبشر و یعقوب مکر و بیکزد و نوح بنوح آید و هر یک از پیغمبران ازان و حشری
 اند خود را فراموش کند با تشر شود خاک نجیبش آید سنا و کان فرود نیز نه ماه و از گردون بیفتند اقباط

در این فصل از روح و حیا
 و در این فصل از روح و حیا
 و در این فصل از روح و حیا

در این فصل از روح و حیا
 و در این فصل از روح و حیا
 و در این فصل از روح و حیا

در عرض نبی خیر عبد العظیم

از فلک جدا کنند هر کس جهان منقلب و نظام عالم خراب چون برده کان از زمین برآیند فرشتگان از آسمان فرود آیند
 یعنی در هوا فرشته مانند و در زمین برده هر کس در عرض جمع شوند آنگاه خطکاف از پدای زبانهای کویا خاموش
 و ای اعضا خاموش کویا شوید پس سوار سکوت بر زبانها و بر مهر فیه بر لبها نهاده شود بنده عدل بر پای و مخالفان
 بر سر نخچه جواسیس فلک را بچرخیده اند بنایند کاشک با رگه غزتا پنجه مانند کویا بند بجلالت زلات و بر خوانند و بخت
 باز کافان راه لغزش را پیش آرند کناه کاران بضمون و ان الجرمون فاکسوا و سهم عند بهم سرخلیت بزیر و اهل
 طاعت چشم امیدوار ایشان گشوده و مسجیر و ندای من بجل شمال فذره خیر ابرو من بجل شمال فذره شر ابرو
 بلند و هر صغیر و کبیر از فرج ان روز منمند فالناس بالناس الذین عهدتم ولا الذار بالذار التي کتبت عرف
 و عنک لوجوه الی القیوم اماه از ان زمان که خداوند سبحان بفرماید فاما نزل الیوم ایها الجرمن یعنی مؤمنین با
 از کافین و مطیعین بالذراعین جدا نمایند و حکم حکم فرقی فی الجنة و فرقی فی النار و در خوانند ایشان جبار فرمایند
 ثم یسأل المؤمنون الی الجنة و فدا و فدا و الجرمن الی النار و در این اهل جنت کویا بندانم خلود و اهل
 عفوایت خوانند انم ابودا و پس نور اشقی شفاعت نکند و دوستی حاجت بناید پس حضرت امیر مؤمنان فرمودند
 و بک یا انسان جدا جدا و فرمود الحسن بن علی در اوجام ربک و الملك مقامت با سلام تمام او احرام او و در حج
 الی الاعقاب تارة لوزن احب الخلائق الی الحشر و خلت و جی بهم عراة الابدان خشا ابصارهم امامهم الحساب و من
 و در انم جهنم یعمون ذفر او پرند و ذفرها فلا یجد و انما صرا و لا و لیا بجرهم من الذلوم بعدون سرا عا الی موقع الحشر
 بساقون سوفا و السقا مطویات بعینه کفی السجل للکتاب الی اخر الخطبه پس برای عسرت و استفا ذکر دارو
 رفتار زشت خویش و عفوایت ان روز کاروان بازار سزاوار است از چند پند از شیخ نوشته شود و خوانند
 ان خواندن انها برای تذکره و معطر نفس عاقل نباشد که خواست از ان مدغرت لیاث شیخ از مضامین و مواظبت نامه
 فرمائید ان خوردن این خلک که کشیم
 چلوئی کباب چسپانی تو کشیم
 انوس بر این عمر که انما به که بکش
 نامر که ما یم بر اول بر کشیم
 پیری جوانی چو شب و روز بر آمد
 چفت است و سر پنا که در صبح کشیم
 مارا عجب ان پشت و پناهی بود ان روز
 شاید که مشاطه زنجیم که ز کشیم
 سگ مگر از خر من اجل زبکان
 انظم تلخیص معراج بر سوال کبریا و بوجبت و صراط و میزان و وقوع فایات حشر خلد تو هر قدر است

این دعا را در روزهای
 پنجشنبه و جمعه بخواند
 بسیار سودمند است
 و در دفع بلاها و
 بیماریها بسیار
 مؤثر است

بواسطه اتفاق اندک علیهم صلوات الله و اجماع خواص و عوام در تجسیم یوم الیوم و تعدیل بنی العجا با انچه در دنیا
یقین و مقتضا فطریه آن روز است و شب و خلاقه در هیچ یک نیست از آنکه روز قیامت برای عدل و داد خواهی مقرر
و مقرر شده است و انچه ذکر فرمود از لوازم ثواب است حتی عروج حضرت خنمی مدینه بمراج برای کشف اسرار و خفا بق
ملکوت و تودیع اسرار غیبیه بود تا روز قیامت با اطمینان قلب و خواطر بدون خوف و خشیت از انچه مشاهده میفرماید
دام شفاعت و مقام محو برکنند و هر انچه دیده است شنیده بگوید و سوال بکنند و عالم بر رخ برای آنست که از
انچه کرده اند منکر شوند تا روز قیامت از غم و عقوبت همچو یک شامی وارد نیاید و فعل عیب است حکیم علم
ندهند و در هر نشاء بهره بمقتضا آن برده باشند و وضع صراط و میزانم فطری است بمقتضا از جزئیات و
کلیات حالات خودشان از احوال و احوال آگاه شوند و تا بلذت نجبه و ناز جزاء کردارشان که حضرت شکر کار بر
ایشان برقرار فرمود پس قیامت کفیه آن روز است که بدین اوصاف خاصه ضرورتی منصف باشد و سایر عفا بدین
استبالتی بنی اصول ثابته که حضرت عبد العظیم خدمت امام عرض کرد چنانکه از دعاها و اجازات ظاهر است

شرح
و تفسیر
عزیز
فرائض
و احکام
عبد العظیم

عزیز خیر از عرض بن حضرت عبد العظیم در احکام شرعی و تکالیف فروعیه و اقوال ان الفرائض الواجبه
بعد الولاية الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فقال علی بن محمد ع با ابا القاسم
هذا والله دين الله الذي رخصه لعباده فانك تعلم ان الله بالقول الثابت في الجوه الدنيا وفي الاخرة
بدان فرائض جمع فريضة و ان معنى مفعول است فرض معنى تقدير است انك فرائض مقرر است و حقا
جمع البحرین فرمود فرق بین فريضة و واجب است که فريضة خسر است و اجبا عم است شرعا و عقلا و در حد
از مراتب العلم الشرعی ثلثه فرض عین و فرض کفایه و فرض سنه علم راسمه است اول فرض عین است و آن بر
عموم مکلفین با وجودان شرایط و اجبا است که با ابداء نمایند و حدیث طلب العلم فريضة علی کل مسلم اشاره
فرض عین است و اینست با رجسبت افتقاد واجبا است یا رجسبت فضل اما رجسبت عقیده شهادتین را باید معتقد شود
بالذخان با امانت نبوی و تصدیق بما جاء به النبی ع از دنیا و آخرت بخوبی که منواتر است جزم و خم بانها و انچه از
انهاست احیت فرض کفایه است اما فعلا تعلیم و تعلم صلوة و امثال انهاست چنانکه در حدیث است الصلوة
فريضة و الزکوة فريضة واجبه و شاید فرق بین فريضة و واجبا آن باشد که فرض از خداست و وجوب احکام
از حضرت نبوی و انچه از حدیث واجبه فرمود همان فرض سنه است که قسم سووم از اقسام مذکوره است و حدیث
تعلوا الفرائض من الله است و انها نصف العلم ظاهر امر و همین احکام تکلیفیه شرعی است پس بنا بر همین
بیان مختصر که باشد حضرت عبد العظیم خدمت امام عرض میکند بعد از فريضة عینیه واجبه که از عان و
اعتقاد بولایت امامت انبیاء الله است فرائض فعلیه را باید ایتان و اقدام نمود از قبیل صلوة و زکوة الی غیرها
و از آنکه افعال و اعمال تلپه است افعال بدیهه و ان بمنزله روح است برای جسد یعنی بدون ولایت
انچه ظاهر بر علیهم السلام از اعمال تکلیفیه شرعی و اثری در رشتاه اخرت و بدینند و عبادات بدیهه و انچه تلپه میشود

ما ذر بان شتم و فتح بح الله اکبر میکنی همچنین در زیج نفس کشیدن کوی الله اکبر دان شوم سرترا و اوهد
 جان از عنا تن چو اسمعیل و جان همچون خلیل کر جان تکسر مجسم نیل کشته کشته جان دشوونها و آن
 شد زبسم الله لعل در نماز و داعی در دم کسانکه در نماز روی نشان بخونست مرادشان همان لفظ بلشما
 و حرکت اعضا ظاهر است اینانه که بر او شاهد آورده است اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله
 و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقون لکاذبون و همین طریق است حضور نماز گذار کز با حالش نفاق
 شفاوی که دارد بدان طاور العلماء استند بر طاور طالب شرا در کتاب سنن طایب فلاح السائل و او ایست که اصح روایا
 و احادیث است که میفرماید چون در کتب عامه بر این حدیث شریف که ذکر شده است متفاد دقیقه ملحقه دارد و از
 اسرار صلوته بمفالات فصیح امام بیان فرموده است خوانم این و در لبان خلط و نور است و زینت هم و از شرح این
 هر کسی نفی بر و آن حدیث از بیانات حضرت صادق است که یکبار از اشقیاء که موسوی برام و غلام خالد بن عبدالله که
 ما شد خویش از کفره تمام طعام بخورم و در وقتکه ابو جعفر منسود و اینی خبیث خود داشت عرض کرد حدیثی
 نماز چند است فرمود چهار هزار است که نویسی از آنها و فایده ای عرض کرد خبر دهد از آنچه در نماز ترک این جایز نیست
 از آنچه بدون آن نماز نام نمیشود یعنی آنچه ما موریه و متوجه عنده نماز است بفرمانند پس اینجا بفرموده است السلامه الا
 لذی طهر سابع و تمام بالغ غیر نازغ و لا نازغ عرف فاحینت فحبت وهو واقف بین الیاس و الطمع و الصبر و الحجیع یعنی نماز تمام
 نمیشود و هیچ نیست مگر آنکه با وضو صحیح بوده باشد از آنکه استیاد در طهارت وضو به از شرع شریف تا کبد رسیده
 مساحت و غسل نشان وضو را وضو کبریا کمال و طیب نماید و مرحوم قاضی فرمود معنی باطنی اینکله شری شری مطلقا
 از مخالفین اینچنین و تمام بالغ یعنی وضو بالغ رسید واجب شده است و اگر بخوای بطریق با فرة سابقه نماز میگویم
 تمام بالغ ان افراد و اذعان بولا یا مبره و ممان و اولاد ان جناب است اما فرة نماز است آن اشاره بفرقة است که در است
 الیوم اظلمت لکم دنیکم و اثمت علیکم نغمه و بلوغ اشاره است به کبریا الیها الرسول بلوغ بر تنیم نعمت و بلاغ و لا یها
 تمام بالغ است پس هر کسی نیز نماز اعداء الله نکرد و ولا یب و کامل نمود وضو و عبادت ظاهره تا اش قبول نیست و غیر
 نازغ و نازغ هر دو کلمه براء و عین معجز است یعنی وضو کبریه و اهل نوا و غیره و اینها باین ناصب جمله اهل بیت و
 وحکمه و مانند غیر از غاصبین حقون مقامات ایشان بنا شد پس ناصبین و معاندین اینها ظاهرین از طریق خارج
 و نیز غات شیطانی در زیج ظلمه وضو چرب و عواش فرود رفتند عرف فاحینت فحبت یعنی وضو است که شفا
 حو با وان کسبکه او را بچو دعوت کرد و اطاعت کرد و بران مستقر و مستقر شد کالجیل الی الی لازمان اجابت
 و مشوع و ذلله و بیوت بر طریق حقیقه شرف اینها همانند که ذکر شد معاندان است از برای نماز حقیقی و این
 نماز اهل حقیقت و معرفت پس از سلوک یا بنیابان وقت باید بین الحقیقین از خوف و اجاب و افض باشد یعنی بصیر
 با فقه و سابق لازم است که هاء یا شری طمع است کفوله وهو واقف بین الیاس و الطمع و الصبر و الحجیر کان الی
 صنع و الوعد به و رفع بدک غرضه و مثل و کوی بدک حقه الهی و ملک الی الحقیقین و نیزیم بار نعمت یقطع علاقی الا

و ای سب
 شکر
 در کتاب فلاح السائل
 نقل فرموده

بیت
 در زیج ظلمه وضو چرب
 و معاندین اینها ظاهرین
 از طریق خارج

و غایت هم فال است
 بفرم هم خاک از زمین

در عرض حضرت عبدالعظیم

بهر من مضد الیه من وفد ومنه استوفی یعنی خواستن همیشه در سبک اندوزی و نش برای نماز گذار شود است
 از آنکه منقلب و عداوت و جانی است منقلب و عید خوبی چنانکه در عید میفرماید و الوعدله وقع یعنی زمانیکه
 از عفت و تقوی و پندگرمیشود و فی در دلت حادنگران باعث توجیه میباشند و آید و فقر برای طاعت
 سالک را جامع بفرماید حضرت نامبره و منان است و خطبه همام و صفات منقذین فرموده که از امر با پندرها نشونوی
 الیها طمعا الی اخره مراد از عرض بیخ عین و راء مناع است کقولہ تعالی و یبغون عرض الحیوة الدنیا و مراد از عرض هدف
 است که بقار می نشانند را میگویند و مراد از هجره جانت معنی فلکب میل است و مراد از حجة طریقی است یعنی آنکه رجاع
 لو است خوف بر او اثری دارد باین میکند و میخشد اس مالش را که مقصود و محبوبی است و از انضاب العین مینماید
 و از هر چیزی در هر طریق مانع میشود بسوی خدا و خاضع میگردد برای او و با کمال افتقار و ذلت و استکانه و معنی در علم خال است
 و انعام چسبیدن چنانکه است کلمه غیر از برای استثناء است یعنی خود را بر خاک بیندازد و اهتمام کند در اینکه هموم
 خصوص خودش را بگریزاند و از انبصو اصلی و مطلوب حقیقی رجوع دارد بلکه حق هم در مقصودش بوده باشد
 و میتوان گفت فقره واقع بعن الیمن و الطبع اشاره بمقام در صلوة بوده باشد و فقره بیدل خدا الله الحی اشاره بر کوع و صلوة
 بوده باشد چنانکه از عبارت منکب که ان مختار در کوع است بمانند فوسن مماثل و ظاهر است و ان انعام اشاره بجهت
 و مؤید مراد قول حضرت صادق است که رکاب صباح الشریفة که ساجد یا بیدرین سجده از ما سوا الله بالکلین انظما
 خاص داشته باشد و از خود بیخوی و منواری شود که احدی از خداوند نبیند و مراد از قد و قدان و در برخواستن و
 تشهد و طلب انعام از خداوند سبحان است که من کان الله کان الله معی قل اذا انزلت کلمات من المثلوه شیء من الخشا و التکریم
 اگر این قسم نماز کرد ان و نشان نماز او را از خشا و تکریم میکند پس منصوص است که گفت با ابا عبد الله لا یزال من هر که
 نضره و الیک تردیف من العی و یجوب نور له الطهاض من نفوم فی سجاد سک و طاقی عجل یعنی ما همیشه بر در با علم
 نوبت بفریم و جرمه پیشیم و بسو نور تریب مجوسم و از کوبها ما را بیایا میکنی و از نور نوار یکبار روشن میشود
 و ما همیشه در نبل و ظل جلال و عظمت تو ایستاده ایم و تا فیلاز در پای برفتن تو بر ما کبریم و منتفع کردیم و بر جنت
 شریف تمام شد چون همو دین و سبدا عمل و در اس عبادت و معنی کورو خضوع نماز است و در این جنرم مقدم بر اول
 مذکور شده است لهذا سبوا احوال امری از برای نماز گذاران با احتیاط در زهد و کفایت از ان و هر ضلی از افعال انظما
 نمائیم اگر بعبوات سداد است باینکه نماز گذار یا باید ابتدا اقبال قلبی و توجیه باطنی بسو خداوند داشته باشد و اما
 باین صفة مقرر لازم و غفله از ان خسان و غفلت دارد و از دوام اقبال تعظیم حضور پروردگار و خوف و خجاست
 معاصی که کرده است ظاهر میگردد و باید بدانند که در نماز جینا بقدم حضرت مفقود کبریا فی جعفرات قدر و ایت است
 چون در غایت بعضو آقا پیش پا بند با تکریمش برای غیر و خیالات بر تریاشد و الا مستحق خدا لان و مستحق چه مانع بر امری که خدا
 از حضور طلب است یا باین خوسو نماید البته شهبان علیها الرخمة و ساله اسرار الصلوة فرموده است هر که در خلت
 در حق داشته از میگردد و چون نماز کردن معنی را بدید که برش باشد آن در وقت بند شد است پس بر این نماز گذار

در عرض حضرت عبدالعظیم

روح و ریحان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
ولا يبعث الله خاتما بعدهم
سبحان الله وبحمده
والله اعلم بالصواب

نظر نشد که چون نماز تمام شد همان خانه را بر سر نهادند و بفرموده او داد از برای ذهول و غمغمی که در نماز عارض شد
و قال رسول الله اذا قام الصلوة صلوتك وكان هواه وطلب الى الله تعالى انصرف في يوم ولدته امه في زمانه انما انما انما
نبلند مخصوصه کس انبساطه است و انچه ميگویند از نظر ایند غائب الله ان الملك الحق في عظيم ملكه و عوم قدره و استیلا
على جميع العوالم و مثل استیک و الخبز و بدک الی اخره و مثل علك سوه و طلبت في غفر لانه لا يفر ان نوبه الی انما انما
بطریق صدق و لسان طیب باشد و انچه میگویند از این نظر این عبدك و ابن عبدك منك و بك و لك و اللبک منكر شو
از این صفتی من از نواست قیام من بوجوه نواست رجوع من بسو نواست هو الذی سبأ الخلق ثم بعینه یبدا
خشوع و خضوع مدارج نواز طلب است که روی خاضع است اعضاء من بعینه نمایند و در فقر دعا مشاء اللهم اصلح الی
والرعبه و مراد از رای قلب است اعضاءه انچه انچه انچه مراد است ان رسول الله ذی مصلتا بعینه بلخه فقال اما
لو خشع قلبه خشعت خواصه ان الرعبه حکم الراعی و خوشت ان کفیتا نمازهای انبیا و اولیاء و انغاش فرأض و انصر
و جوزا هدین از خود حق زمان اشتغال بصلوة بخاطر بیایورد و اگر نه آنچه را که میگوید و در قلب او نیست خداوند
ان کذب بل من خذعه منانی بعزت و جلال خودم ثورا از حلاوت ذکر و فرج مناجات خودم دور خودم اما ان فصل
وظایف از این کتاب را بچل خواننده را بچل نیست پس بک از وظایف قیام نوحه بقیام خلق است یوم یوم
لرب العالمین پس خوشت در عین امر و عدل و عبودیت خوف و دجا و امر و نوح موعظه و عبودیت و نوحه و در حقه
و تجدد تنظیم نریل و انوحه باشد و عجب است شیطان برده غفلت بر قلب انداخته است و از اسرار و معانی ان اول
مانعت خود است و کوان الشیطان هو مو علی قلوب بنی آدم لنظره الی ملکوت و شهیدانی طاب ثراه فرمود معانی
فران و اسرار ان از جمله ملکوت است و عجاای که دل بنده را از فیض خود دور نماید و سودر محقق حرف است و بیرون
اوجن از خارج در کتاب مسلمه مذکور است که شیطان هر کس که او را از معانی کلام الله منصرف نماید
و بیرون حرف و الفاظ او را مشغول کند بجان اینکه از خارج انچه فریاد شده است پس هم خود را مضمون
بمال الفاظ و شیطان را بنحایان خندان و شاد داشت و انچه حکومت عقل و حس هر کسی باید بر این قلبش و سوسه که از
الذی است بسبب انچه در او آمده و شکر و شفاء و مسایش بر بکر هم و ذکر لسان با دعیه و موقوره و نرس به سید عظیم از خود
شیطان بر کوع که غایب خضوع و تمام ندال در آنست همان گذار بداند در کوع ادبیت در سبب و نریل بنویکها و انظر الی
کیرایه و کساکت و اصفیانه و معرفت من ختم از اول شب تا صبح در کوع و رکعه واحد بنو چون صحیح باشد
و میفرمود سبب الخسوف و قطع بنا پس از الفاظ با داب رکوع خوشتن میباشو بقلب جل من ذل الخائف و خضوع جوارح
با عظم این نواضع خضوع که سبب است بجمعی که اعز و اشر من اعضاء است بجانکه انشا است که حال بوده باشد
و ان این جفته نهی رسیده است بر ما و کل و بلبل از آنکه ماکول و ملبوس مناع دیهاست که انباء زمان رگون بیان
و باید منکر شو لیه که بر انها خلفا الی اخره و قال الصادق ما خسرنا حقیقه التجو ولو كان فی المره واحده
از این سبب منزه میباشد که در عهد لر جوق ملحوظ و منظور است یعنی سبب سید فرج حق میباشو بقلب سر و بیای

ان کتب
از کتاب
ان کتب
از کتاب
ان کتب
از کتاب
ان کتب
از کتاب
ان کتب
از کتاب

و بالصلوة
سبحان الله

در عرض حضرت عبدالعظیم

هر که بخواهد از این شکر بخورد و در پیشویش سجده کند و منور از جمیع اشیا و محبت از ماست و الله است بر آنجا برای
 افرا بگوید و شاهدت بر سالت و تجدید عهد کما هم و سائل و ساسن فضائل و فواضل است بشیند و با صدق و اسان
 و شرف طالب خاطر فلا خطه فقرات شهید کند و در این شب بجز حضرت سید المرسلین و ملائکه مفرین نوبه و
 الفات کند تا ملامت که حافظین که احصای اعمال سپایند و بنویسد ایشان رخه کامله و زافه شامله که منبج قبول
 عمل و وصول نقرت امل است خداوند بخواند و حضرت صلوات فرموده است سلام و در کل صلوه الامان یعنی
 کسب کرده اند که از خدا و ستمه سید بنیاده را از بلا و دینا و عذاب عفو محفوظ است سلام اسمی از اسماء الله است که
 مردم نبره جو بند بوی و عادات معا ملات و اما ناث ناد در حفظ حضرت خالق البریات باشند و کسب کرده و عفو
 وی بکناید و واسعه نماید و امان حق نیست البیه و خولیت مرار صلوه و از برای اهل سلوک با این عبارات و اشارات
 غنی بزم عامه اعلم صلوه العارین طهران الارواح فی فضا السمریه و معا الذی یومته حرکاتهم و وغان القلوب
 مال الطرب استقبالهم الکعبه الحلال و نفی الجهاد و بناتهم تکن القلوب مشاهد القلوب استقبالهم هو العفو
 من کربیه مواته و ذراتهم الخلق الارواح و قسیر الاشباح و رکوعهم حضرت الخیر الطیب صجار المنه و سجودهم کواکب الار
 فی مدارج القربی رفیع البیوم الخلق فی ریح السموات تشهدهم استقبالهم الخیر و ادرک المشاهدات فی الکاشفات و
 نکیهم نهی الا در الهم من الامسا و نسیجهم اندهام الذکر عن الفکر و تسلیمهم خروج الریح عن نین الریحون و الذعر
 فی الانبساط الهم و فضا علی ما تحب و رضی و لا یجعلن من الذین عن صلواتهم ساهو و لاجلنا من الذین فی صلواتهم عاشق
 خوی گوید چه او و کما اندین هلنکه دادم من نورا عمر خود را مد چه با بان برده گوهر بدید که با فرموده
 چشم کوش و دل گوهر کما عرش خج کردی چه خرد بگوشش همچنین پیغام هاد ز کین صدمه از حضرت است
 چون سر سپارید و اوران سو شافی خواهیم که گوید بید زو و بدست سببی در سلام سو جمع انبیاء و ان کرام
 اینها گویند و چه رف چاره اینجا بود کار از دست رفت هین جواب خوشتر بود کار کا ما که ایم انجول چه دست از بار
 فی ان سو و از این پوره جانان پیچاره دل صد پاره شد در از این خوش انبار نهاییه بلایانکه خواهد شد چنین
 چون در آغاز اسرار نماز استنشاید بی از مولوی شد در ستر تکیه الاحوام در انجام ان هم در ستر سلام
 از این ایات اشخاص نوم العزیز فی الزکوة لا اله الا الله تعالی انما الصدقات للفقراء والمسنین
 و العاملین علیها و المولفة فلوبهم و فی الرقاب العارین و فی سبیل الله و ان السبیل بنا بر این است که هر کس
 و صدقات باجهت طایفه باید داد اول فقراست و وی کوی است چیزی نداشته باشد و رسم اعراب است انما
 با هم میکنند پس باید فقراست و حال باشد که ابتدا بوی شده است بر حق فقر و مسکین و یکی دانسته اند تق
 مسکین است ان کسی است که قوت سالانه نداشته باشد و این در پس مسکین را احسن حال از فقر دانسته
 بمقادیر ما التفتیه و کانت ساکنین الهم معلوم است ساکنین مالک چیزی هستند اما فقراست که شی
 نوم حاملین اند و آنها کسب مسئله زکوة و صدقات را جمع میکنند و عبارات فقها عظام است و هم الذین

این دعا را در روز نهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز دهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز یازدهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز چهاردهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز پانزدهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز شانزدهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز هجدهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیستم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و یکم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و دوم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و سوم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و چهارم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و پنجم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و ششم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و هفتم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و هشتم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و نهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیستم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند

این دعا را در روز نهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز دهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز یازدهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز چهاردهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز پانزدهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز شانزدهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز هجدهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیستم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و یکم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و دوم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و سوم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و چهارم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و پنجم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و ششم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و هفتم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و هشتم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیست و نهم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند و در روز بیستم ماه رمضان در هر روز یک بار بخواند

صالح

روح و برکت

نویسندگی در این کتاب

سید محمد باقر

نویسندگی در این کتاب

نویسندگی در این کتاب

نویسندگی در این کتاب

یعنی نه بجای صدقات چهارم مؤلفه طوبیاند و آنها کسانی هستند که باید تا بفراز فلوی ایشان کرد بدانند
 برای جهاد کردن و مرحوم شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر طوسی طاب ثراه فرمود مراد از این طائفه اهل کفرند و شیخ
 شیخ مفید و مرحوم ابن ادریس طاب ثراه آنها را مخصوصا برخلاف اصل دانشند و فرموده اند که هر چه عموم دارد
 بین مسلم کافر غنی و فقیر و لیکن اگر عاملین صدقات سادات باشند برایشان جائز نیست بعضی از علما بعنوان
 و عوض مانند اجازات بخوبی کرده اند و حدیث فضل بن عباس است دعای این عمل را و نهی حضرت زین العابدین
 قول اول است آنها اوساخ مافی ابدی الناس و آنها لاخل الخلد و ال محمد علی در صورت اضطرار و حاجت مشهور
 و جواز است پیغمبر و زکات و این طائفه عیب و مکاتب اند یعنی غلامها بنگه با آقایان خودشان فرار میدهند
 وجه معتبره نازمان معلومی بدهند ازاد شوند و در ایشان علماء اعلام ایمان و عدالت شرط دانسته اند ششم
 و القارمین و این طائفه کسانی هستند که بدون معصیت و فساد و اطلاق مدیون و مفروض شده اند و نتوانند
 دین نمایند و این طائفه را همی است معلوم هفتم و نه سبیل الله یعنی برای مباحضت اعمالی در راه وی صورت
 از جهات و معونه حاج و زوار و تکمین موث و بنیاء مساجد و مناظر و اشباه آنها و این سهام نیز که در این راه
 بدل میشود داخل در عنوان صدقات است هشتم این السبیل و این شخص کی است منقطع بفتح طاء باشد یعنی
 سفر محتاج شود اگر چه در بلد خود صاحب مال باشد بشرط اینکه نرسد سفر نکند و اسبطن در بلد دیگر نباید
 بر امام است یعنی این هشتم طائفه سهام ایشانرا حمل کرده و تقسیم نماید و هر آنکه زکوة بخواهد بپردازد یا بشناسد
 معلوم بدهد با شغال ذمه خود بیانی است بر آنکه ذمه خود نکرده است حضرت امیر مومنان علی علیه السلام
 ندهند پدر و مادر و بنده و فرزند و زن از آنکه عیال او هستند و واجبات نفقه و اجاع فرزند و امایه است که
 زکوة بر نیز چیزی واجب است نقدین که طلا و نقره است اتمام ثلثه که شکر او و کوسقند است غلات و ربعه که
 کندم و جو و خرما و کشتن است در غیر اجناس ثلثه زکوة واجب نیست شیخ طوسی طاب ثراه در سنت که
 نوعی است شایع بود در علس که نوعی است مشابه کندم واجب میدانند و اسکاتی هر چیزی بیکل در آید از جو
 برنج و جاورس و گندم و غیر ذلک از حیوانات واجب دانسته است اهل علم حمل بر آنجا کرده اند علی حضرت و آنست
 چون باد بجان و چهار و امثال آنها نیز از شیخ خارج شده است اگر چه شرح اینگونه مطالب جامع بر مسائل علمیه آنها
 و مجتهدین است لیکن قدر مینظر از آنها و برای گاهی خوانندگان اشاره شود ضریبی ندارد بلکه فائده و اثری کند
 اما زکوة نقدین ربع عشر است این دو را در نصاب است اما نصاب طلا بعد از موجود شدن بیست دینار است
 و نصاب و م موجود شدن چهار دینار است مگر در هر دینار عبارت است از یک مثقال شرعی و هر مثقال شرعی
 عبارت است از بیست فراط یعنی بیست دینار چهار صد فراط است و عشران چهار صد فراط است ربع این عشر و چهل فراط
 فراط است پس از بیست دینار که چهار صد فراط میشود باید ده فراط داد از نصاب اول و در نصاب دوم که نصاب
 چهار دینار است هشتاد فراط عشران است فراط است ربع این عشر و فراط میشود و در نصاب اول و در نصاب دوم که نصاب
 چهار دینار است هشتاد فراط عشران است فراط است ربع این عشر و فراط میشود و در نصاب اول و در نصاب دوم که نصاب

چهار

نویسندگی در این کتاب

روح و بخان

داخل در سال سوم شده باشد مخفی نماید تکلیف داعی نبود اینگونه از مسائل عیلت مسائل عیلت نفل نماید لیکن
 این کتاب را خواستم زینت هم بفرماید این حکم الله که در این زمان مانند مسائل تقلیدیه مژگنست و محمل است
 بر سالدها رجوع نمایند و بر حسب اتفاق بر این اوراق مجموعی بنویسند و از مسائل ذکوه بخوانند و آگاه شوند و با غیبه
 با داء آن مائل گردند و عیلت که امام فرمودند از ذکوه و مانع آن کافر است اگر چه عیلت باشد و مانع ذکوه و مانع
 آن در اموال فقراء می باشد از وجایا کید است خوبان بفرمودند این و اسلام معلوم و هر که منکر شود
 از مسلمانان کافر است و منظری نفل اول لازم میباشد محکوم بجا است در حق آن که ذکوه بخواند و در حق
 الذین یجولون بما اینهم الله من فضل هو خیر لهم بل هو شر لم یسلطو فون ما یجولوا و حضرت بنویسند فرمودند جامع
 از مسجد بیرون نمایند برای آنکه ذکوه بپردازند پس الداران اگر حقوق واجب فقرای بدهند فقیری در وجه
 نمانند و حضرت صادق فرمودند ذکوه ظاهری و باطنی دارد اما ظاهر آن از هزار درهم بیست پنج درهم فقرای است
 باطن آن اشارت بر اوست برادر باطنی خوب باطنی محتاج است این مستغرق در بحار لهو و لعب بعنوان مطایبه و
 عرض میکند دادی ذکوه حسن بنیانی دهی بیک من مستحق ای شه خوبان بنیمن اکنون تو همی در لفظ ذکوه و
 مطالب دیگران بفرمایند از کتب اخیری بدان ذکوه در لغت معنی غناء و ندادن و قرب صلاح و طهارت
 و از این جهت صدقه واجب شرعی است ذکوه نامیده اند بواسطه اینکه باعث پاداش ثواب میشود از یک سینه
 داده میشود یا باعث پاداش ثواب میشود یا از دادن ذکوه فقرای بخوانند یا در پیشو و مال ذکوه دهند از حقوق حلالی
 پاک میکرد چنانکه دلش از او ساق حبه بنا و موجب صلاح حال فقیر و اموال غنی است لا محاله و در حدیث است که بین
 حقیقت این اسلام و اقرار بر سالک استبدال بر این است صلوة اعراض بولا یا ملو منیر است و اینها از ذکوه و لا یبطل
 است و در اتفاق طحطا طوبی و مؤمنین است که از اندوختن از عذاب بخان می نمایند و اینها که بچندین اموال صدقه
 نظیر هم در کتب هم دلالت معانی سابقه میباشد پس ذکوه بر دو قسم است اول ذکوه اموال و اینها است دوم ذکوه در
 و بدان قسم اول نیز چیز است یعنی نفلین و انعام ثلاث و غلات و ربعه که طلا و نقره و کاه و کوسفند و شر و کدو و جو
 خرما و غیره است از برای هر یک برای تقوی و معونه فقرای و ترافه برضعفا و آداء نفلها الی حدیثی بصفا فرشته
 است این نیز چیز است شریعتی که کرده است عیلت طایفه بنصر این که کرده داده شود کتوله انما الصدقات للفقراء المساکین و الخ
 جنها الی اخرها و از حدیث دیگر این قسم و بیست که امام فرمودند مردم اگر ذکوه مال خودشان را بدهند بکسلمان
 فقیر و محتاج باقی نماند و مردم فقیر و محتاج و گرسنه نمیشوند مگر بجا همان اغنیاء اما قسم دوم ذکوه فطر ذکوه
 اعضا و قوی است از ذکوه فطر برای سلامتی اعضا و قوی میسازد این است که قیاسا من زکی و ذکر اسم ربی فضل
 دال بر مراد است از اعضا از مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه حضرت صادق علیه السلام میفرماید بخوان و بدان که
 فرمود علی کل جزء من اجزائک ذکوه واجب لله بل علی کل منبت شعر یلی علی کل خطه من خطاک ذکوه العین النظر
 بالغیر و الغرض عن الثموات و بالانعام بها و ذکوه الاذن استماع العلم و الحکمة و الفزان و فوا بید اللدین من العظمة

این کتاب را خواستم زینت هم بفرماید

معنی ذکوه و فطرت
 فصل اول

این کتاب را خواستم زینت هم بفرماید

روح و بخان

۲۹۳

در مجاری بدن بجهت تقبل رغذاء وضع قوه شهوتیه از مهضبان که مستلزم سواد بشر است و مجاری روزی
روزه گرفتن هانا ناسی بحضرت امام ابوالبشر است که سی روز اثر کند که در هشت خورد بود در بدش بود و چون
روزه گرفت سواد بشره اثر بیناض مبدل گردید و این حدیث اشاره است باینکه انسان عاصی بواسطه روزه گرفتن
سواد وجه خود را بسطاط میدهد و از سپاهی روز قیامت بجای می یابد و قاضی طایب راه در معنی حدیث قدسی
الصوم لی وانا اجری به فرموده است صوم اثناء نفس است املا و حقیقه یعنی از مقام نفس فانی شود که بسیار
دیگر این قناء فی قناء است پس غیر از خواحدی فانی نباشد و غیره بنظر بنیاد و نگاه خیر و وی خدا میشود که او را
با قیصدار ببقا خودش و وجه دیگر آنست که در هر یک از عبادات احتمالی در باجرات خاصه مراد اما از حقیقه
صواعدا اطلاعی ندارد مگر خداوند پس خداوند خود منفرد است در اعطاء جزاء بدون واسطه ملک مفرق و
دیگر آنست که بنده مشابه ملائکه مفرقین و انوار مهین میشود و آنکه مشابه ایشانست با بدین باشد و با
ایشانست صوم مجری بدان در معنی الصوم و انا اجری به شاعری خوشگفت باطنش از نفس و هوامنی
چون رسد لذت الصوم هر چه بمان شرح بشارت داده است از هر حرف انا اجری به است حقیقتا فرمود
من صوم مجازان روزه دلانم و واسطه را بر داشته ام با آنکه صوم که صفت کمال است مانند من یعنی مثل و نشاء
و لبس که بشن شاهد فعال آری بجهت نسبت هدایا که شده است در توحید بنو هیچ کس نماند توحید
کس نماند پس از اینجهت شریفا اضافه بخود فرمود ما ننظر الیه و عالی گفت الصوم یعنی الصوم حاصل
مراد آنکه من بخورم و بخورم بمعاد بطعم و لا بطعم و مراد طعام برای صامینان مضمون حدیث انا لیت عند
بطعمی مستقیم است و کرمه الجوع طعام الله مشاهده مقصود پس لیت عند هب لفظه و العاج طایع طواف
و حضرت احدی فرمود یا عیسی بخوج ترفی عاز و گفت فائده که سنگی است که انسان از نزد بطبع و مبر از صوم
شکم از خوشی در خوشحالی گاه پاره میکند که خالی فارغ از خلد و این از دوش جای او میرزاست نام مطیع
پس مجاری شبانین با این حدیث مشهور مسدود نمود مصطفی گفت بگرد شیطان همچون در مجاری است
بلباند و سنگی در چنگ ناشور بر آن مجاری شک و اینضا گفتند بهر زای و کوی طبع شک چند باشی چنگ
غصه درم نای خالی بر است و طبعی چند ز نای طبع غرضی نای این نای یا سازی شک شود و چنان
بلندانک و در کیمیا معاد است هر چیزی روی ضری منصوص است مگر که خوردن و انفا فی اطباء است که
سر مردها انشاء و افلا است و از این جهت فرمودند صوموا تصحوا و باز فرمودند الاکلی شی زکوة و زکوة
الجسد الصیا و باز فرمودند کلوا ثم الصائم الجسد من الله من السك ساز چون افه شک خولش شک ناکه مد
از نفس جو شک نکهت روزه زاید روزه او به از نایه مشک تبار مراد از آن را شی طایع است
از این ظاهر مستباعد لغوی این بوی آشنائی است که در او فرار و شتاب نیست بوی خوش بود که زیبا
از بار آشنائی است با شنبه حدیث الصبر نصف الايمان و الصوم نصف الصبر و الصبر نصف
بای

سر الصوم
معنی است
اجری است

صوم مجری بدان
در معنی الصوم
انا اجری به

بوی خوش بود که زیبا

در عرض حضرت عبد العظیم

باب العبادۃ الصلوٰۃ من مکرم مولوی کفر است نفس فرعون است همان سپر شکن تا بیاورد با دوزان کفر کرم
کر سینه خود کف الهی نزد کاشتن دانست از هیزم مد و غزالی کفر است مراد از این ای قلا نعم نفس ما الخفی لهم من
قره این جزا با کافوا بعلون ها ناصم است که طاعتی نهانست و جزا وی همان خلاصه از این حادثه
در فضل روزه و روزه دار البته بعضی الثقات میفرمایند که عرض جزا ملاحظه اجمال و احتیاط اندام و الاماره
تمام در خود مکتوبات و مضمرا این بنده کثیر العصیان است خلاصه در احترام پیام شرافت اهل نفس خیر دانه
مردی جوین سپر شد روزه و روزه دار رمضان غذا بخورد طباخچه بر آورد که حرمه اسلام و اسلام بنا چه شد مراد از
مردن وی را در خواب بد که بر در جانات عالی جناب مرتقی است عجب پسر پیدا کشت در زمان احتیاط نادانی از خود بر آمد
ای ملائکه بر این بنده ام حاضر شوید که او را توفیق اسلام داده ام برای اجزای که از شهر بسیار نگاه داشته که آن
لا یضیع امر المحسنین من بعدنا ان که خوردن در روز اندر ما مبارک روزه احتیاط و ندان چیه جزا و سزا
میدهد چو این کراهان بر بی و منظر بندگان خدا مخصوصه حاجیه با ششم قادر غالب بنده ای که در وار کوا انعام
و پاکون کا پاکلا الانعام و ان از هبیم طیبانکم فی الجوده الدینار ریخو ایشانست الفرضیة بعراج
قال الله تعالی و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیسیرا و من کفر فان الله بغی عن العالمین و قال تعالی مجد و
اذن فی الناس حج یا نول رجلا و علی کل ضامر یا بن من کل فج عمیق و قال الله تعالی عذره فلا وقت ولا فسو ولا جدال
فی الحج عن حج البیت حج یفیع حاصدا است لفظه تعالی الحج اشهر معلون و بکسر حاء اسم مصدر است و در لغت بمعنی قضای
و در حدیث صواب است در باب جنود عقل و جهل الحج بمعنی افسد و ضدان بنده مشاف است در عرف فقها و قصد
البیت للقری بالی الله بافعال مخصوص بران مخصوص اما کن مخصوص بیان این فرضیه بر کسی که عاقل است و بالغ
و استطاعت دارد در عمر بکرش واجب است با شراطیکه علماء اعلام ذکر کرده اند خلافا للصدوق طایب راه که بر اهل
شرف و جده مهسال و لجه میدانند و از طریق اهل البیت مرویست حج میر و بهر از دنیا و ما پنهانست بل حج میر
اجزی جز نیست ندارد و در حدیث نبوی است حج و عمارت و از خدا و فدائه اندا هر چه سوال کنند خداوند عطا
مینماید و اگر استغفا کنند خداوند می آید و اگر بخواند مستجاب نماید و اگر شفاعت کنند قبول میگردد استغفا
ایشان را و ایضه و نیست کما هی ترکت از این کما نیست که شخص در عرفات در روزه حاضر شود و کان کند خداوند
لورد با مرزید و ایضا مروی است بسیار از زمان مردمان که حج روند و انها بر چه اقسام باشند پادشاهان
برای ترمه لغنیاء برای بخارف و قزاق از برای مسلت و خراف و علماء برای معش و در کتاب وسائل الشیعه اخبار
کثیره در توسع نفقه و زاد و طبیب نفس و بدل و اتفاق بعد از غیر از بخل و بندگی و ترک رفت و فسو و جدال
خلع زینت و خروج بیابا از شب و مراعات روزه و حله و غلی از قوه و ظلم و بغرب بار و آدم و ترک کینه نفس و نظهر
از رفتار زبان سابق بوده بخوبی که در مراجهت خود را و خلا و شناخته باشد و مولای خود را دیده باشد و عن الزنا

در عرض حضرت عبد العظیم
در بیان فضیلت روزه
در بیان فضیلت نماز
در بیان فضیلت صدقه
در بیان فضیلت حج
در بیان فضیلت عمره
در بیان فضیلت ایستادن در راه
در بیان فضیلت سوره فاتحه
در بیان فضیلت سوره قدر
در بیان فضیلت سوره بقره
در بیان فضیلت سوره آل عمران
در بیان فضیلت سوره مائده
در بیان فضیلت سوره احزاب
در بیان فضیلت سوره نساء
در بیان فضیلت سوره انفجار
در بیان فضیلت سوره نمل
در بیان فضیلت سوره صافات
در بیان فضیلت سوره زمر
در بیان فضیلت سوره غافر
در بیان فضیلت سوره فاطر
در بیان فضیلت سوره یس
در بیان فضیلت سوره شعرا
در بیان فضیلت سوره طه
در بیان فضیلت سوره احقاف
در بیان فضیلت سوره ممتحنه
در بیان فضیلت سوره قیامت
در بیان فضیلت سوره قدر
در بیان فضیلت سوره بقره
در بیان فضیلت سوره آل عمران
در بیان فضیلت سوره مائده
در بیان فضیلت سوره احزاب
در بیان فضیلت سوره نساء
در بیان فضیلت سوره انفجار
در بیان فضیلت سوره نمل
در بیان فضیلت سوره صافات
در بیان فضیلت سوره زمر
در بیان فضیلت سوره غافر
در بیان فضیلت سوره فاطر
در بیان فضیلت سوره یس
در بیان فضیلت سوره شعرا
در بیان فضیلت سوره طه
در بیان فضیلت سوره احقاف
در بیان فضیلت سوره ممتحنه
در بیان فضیلت سوره قیامت

در بیان فضیلت سوره قدر

در بیان فضیلت سوره بقره
در بیان فضیلت سوره آل عمران
در بیان فضیلت سوره مائده
در بیان فضیلت سوره احزاب
در بیان فضیلت سوره نساء
در بیان فضیلت سوره انفجار
در بیان فضیلت سوره نمل
در بیان فضیلت سوره صافات
در بیان فضیلت سوره زمر
در بیان فضیلت سوره غافر
در بیان فضیلت سوره فاطر
در بیان فضیلت سوره یس
در بیان فضیلت سوره شعرا
در بیان فضیلت سوره طه
در بیان فضیلت سوره احقاف
در بیان فضیلت سوره ممتحنه
در بیان فضیلت سوره قیامت

در بیان فضیلت سوره قدر
در بیان فضیلت سوره بقره
در بیان فضیلت سوره آل عمران
در بیان فضیلت سوره مائده
در بیان فضیلت سوره احزاب
در بیان فضیلت سوره نساء
در بیان فضیلت سوره انفجار
در بیان فضیلت سوره نمل
در بیان فضیلت سوره صافات
در بیان فضیلت سوره زمر
در بیان فضیلت سوره غافر
در بیان فضیلت سوره فاطر
در بیان فضیلت سوره یس
در بیان فضیلت سوره شعرا
در بیان فضیلت سوره طه
در بیان فضیلت سوره احقاف
در بیان فضیلت سوره ممتحنه
در بیان فضیلت سوره قیامت

روح و کعبان

۲۹۵

روح و کعبان

بعضی از کعبان
که در کعبه است
و بعضی در کعبان
که در کعبه است

ذکر کرده اند مراد از مکاه نفس است مراد از نفسند بر بند و مکه مانند حج بمعنی قصد هم آمده است معانی دیگر
 ناموس در معنی مکه و بکرمه کور است کعبه بدان اسم موسی شده است آنکه در وسط دین است یا آنکه مرتب است
 پیشامود را نهاد بنا و آن بخدا صراح است در استیلا چهارم و آن نهاد عرش است و عرش نیز مرتب است و آن اعظم اجسام است
 فلک است کعبه چهار رکن است کن عرته و رکن پانی و رکن غریبه و رکن شامی و حجر الاسود در رکن عرته است بر کعبه
 و بار خانه و کعبه را طعم مینامند از آنکه از دعای حاج یکدیگر را خود میگرد و حطم بمعنی خود کردن است در کنار رکن چنان
 مسجد است آنکه اینها در آن محل استخاره میگردند و پناه با فضائل عظیمه حق آورند و دعاهای ایشان در آن محل مستجاب
 شد و از رکن عرته تا رکن شامی مرافق و مشاهده مینمایند چنانچه است آن معروف است که حج است آنکه حاج
 اسمی است در آن محل حکایت کرده است و جزایب بر رکن برام کعبه منصوب است مقام ابراهیم هم محاذ است مقام حیرت است
 انعامی است که ابراهیم اینها بعد از بنا خانه کعبه در همان راند آمد و حج و چاه زمزم نیز در حذاء حجر الاسود است
 و عرفات مشعر الحرام که نزد لغزش نیز مینامند مناسک و مسالک حج است که حاج با بدوران مقامات اعمال مخصوصا
 آوردند و خلدوند جل جلاله فرموده است جعل الله البيت الحرام قیاما للناس و ایضا فرموده ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مبارک
و کوبافزین مکه و بکرمه کور است بکرمه خود خانه است برای آنکه مردم در اطراف قدی حین طواف میگردند که ایشان نامیدند و مراد آنکه
 تمام آن بلده مبارک است و خلدوند سبج این خانه را که لطفه سببه فرایته است بلند کرد و خانه خودش دانست از بندگانش
 نماند با کمال است طاعت و شوق در آن خانه حاضر شوند و خلدی خودشان از یادش نمانند و چنانکه آن محل را ایشان زاد
 از حال و اماکن دیگر از آنکه آدم در آن مکان نشسته بود و جبرئیل قطعه ابروی آورد و بر او نگاه داشت و نوبه اش قبول شد
 پس بعد از آن بر سینه انداخته مامور شد در آن مکان خانه دیوار ازادی السلام و طوره سپا و صفا و ابوقیس سنگها
 آوردند و قواعد بیت را بلند کردند از برای وی و در غربا و شرقا فرار دادند و حجر الاسود که بصورت دُرّه بنیض بود
 و در قدیم پیشانی مانی و نوس و واز برای وی و کوش و دو چشم و دهان و زبانست نیز بر آمد پس آدم دو پدوی را
 گرفت و بوسید از این جهت است سایرین از اولاد آدم او را میبوسند و در اصول کافی نیز حدیثی است صود در آن محل
و میناق و محل حجر الاسود هر آنکه طالب است بدان کتاب را حجه نماید از نطفه المرافین این چند شتر خاطر دارم بنکادم
بنوع شربلا که در پرون هجرت در قریه انوار آن سنگ در خلاصه دین بر چهره کعبه حال مشکین نور است
در آن سوادینان چون در طلا شایعوان با درخ طره جهنم خور با درخش حدیثه نور با درخش شیره صود
برق با متروان میان عرف آن هند و بکرمه سال خورد بخلاف خدای و فکرمه خلفان هم بر سر کرمه
بوسید و کشر لطفه او را سر ادا نفاق شامی و پلذ عرته از آنکه ز مادان بر آید هر چاره
بخدمت ایشانند تا در دنیا هم بدین سنگ قائم بنویسند از آن بدانکه حجر الاسود از فرار مشهور از زمین
بنازه شتر و حبه بلند است که بکرمه بلند است و سبب و سبب و انکس که کونا است خود را میبندد
لن واقع است در کوفی که در حجه مشرف است عرض آن مشهور و طول آن یکس است و قطر آن بواسطه آنکه در رکن

در کعبه است
و بعضی در کعبان
که در کعبه است

روح و کعبان

روح و ریحان

۲۹۳

ومن ذكره في ملاء ذكره في ملاء اشرف ومن شكره في مقام نهي ومن دعا به غير لحن اجابه استغفره غفر له
 كرم خانة بو حج ربا البيت مردانه بو چند جوئی از طواف کعبه لاف هین مرد کعبه را میکن مطاف
 اللهم ابد لنا من ايام الله الحرام في عامنا هذا وفي كل عام **حکایت لطیفه** تدنی منادی یکی از دوستان
 وضع بناء کعبه طول وعرضان را بنحویکه عجاظه و منظر است خواهش نمود بنویسم لهذا برای انتفاع خواص
 عوام آنچه موقوف به است بدین طریق بنویسد که مرحوم سید شهاب میرزا بن العابدین ابن نورالدین حسینی
 کاشانی مولد و المکی موطن او مدقنا شاگرد مرحوم ملا محمد اشرا بادی در رساله مفرجه الانام فی ناسبتین **الله**
 الحرام فرمود در روز چهارشنبه نوزدهم شهر شعبان سال هزار سی و نه میل عظمی و احوال خانه کعبه شد و بعد
 فامنا انسان بعلاوه بکوجب و انکشت برآمد و در مکه بجهت آن سیل چهار هزار و دویست نفر مردند از آنجمله معلی باسه
 طفل در مسجد الحرام هلاک شد و در روز پنجشنبه دیوار کعبه در طرف منبر است از طرف رکن شامی از طول
 نامسجداً هجینا نصف آن خراب شد سید مرحوم فرمود من منکر بودم این خانه را که بنام میکند و دانست بعد از بنا
 آدم و حضرت خلیل و حضرت زینب و حضرت علی بن الحسین که در زمان حجاج بنا فرمود عامه ان را بنا کنند این
 نخل از شعبان تا شریتر مرفوع شود پس نضج بسپا کردم تا این خدمت سعادت از اهل ایمان منفک نشود پس در
 ان اوقات شخصی از اهل حداد در و یاد بجزان و جناب سید الشهداء کذا کردند در کعبه حاجاب خانم اینها با تمام
 ایشان نماز گذارد پس از نماز بستند و فرمودند این جازه خانه کعبه در آن کعبه در آن کعبه در آن کعبه در آن کعبه
 وضع است این بی که از مناصب است بوی رجوع می شود بدین امام و امام باید من کند پس در روز شنبه
 سوم جمادی الثانیه هزار و چهل شروع نمودند از جانب منبر دوم بخارج خانه کعبه من هم با ایشان مشغول بودم و منفر
 با این خدمت عجیبی است که تمام مشغولین از بنا و وضع کمال ارادت من باشد و هر چه میگویم اعانت میگردند پس
 تمام دیوارهای خانه را خراب کردند مگر رکنی که در آن حجر الاسود منصوب بود و چند چوب برای حفظ حجر ضب کذا
 و سنگی بر پوسکی بر آن حجر گذاردند و در شب یکشنبه بسپا کردم شهر مذکور فراد گذاردند در صبح آن شروع نمایند
 وضع اساس بیست من در آن شب شروع بسپا کردم و کریمم تا آنکه بعد از نوبت من مؤتمن باشم و بسپا استعانت نمودم با
 وجود شریف شیخ الحرم و خاضی و کبیر و علماء مکه و پادشاه و خدام بیست چگونه با این منصف بنوانم حل اجاره کل عام
 چون هیچ مشاغل کسیکه وارد مسجد الحرام شد با شرا از جانب سلطان و بعضی از عاملین و ضلعه ها بودند چون مراد کذا
 بخوان فاتحه الکتاب را پس سوره الحین را خواندم و دعا علی که در اصول کاتبینت و موع الاجاب است فراتش کردم اول اللهم
 لقا سئلت باسئلت العظیم الاعظم الاجلا اکرم الخیر و النکون الی اخره و ظام ابعاء بساط ااروم کردم و باطننا متول
 بفرشته جبرائیل امام عصر شدیم پس محل حسین بر فوفی که از صلیا بود بکثرت سار و ج آورد با سنگی که من آن را در رکن
 غریبه گذاردم و ریختم و بسم الله خواندم و این فخره بسپا بسپاست که در بلاد مخالفین و در حضور ناصبین باید مرحوم
 سید و فوفی با این خدمت شایسته شود پس در روز نهم و بیست و نهم خوسه شروع بطول از طرف رکن که در جانب منبر است

این کتاب را در روز چهارشنبه نوزدهم شهر شعبان سال هزار سی و نه میل عظمی و احوال خانه کعبه شد و بعد فامنا انسان بعلاوه بکوجب و انکشت برآمد و در مکه بجهت آن سیل چهار هزار و دویست نفر مردند از آنجمله معلی باسه طفل در مسجد الحرام هلاک شد و در روز پنجشنبه دیوار کعبه در طرف منبر است از طرف رکن شامی از طول نامسجداً هجینا نصف آن خراب شد سید مرحوم فرمود من منکر بودم این خانه را که بنام میکند و دانست بعد از بنا آدم و حضرت خلیل و حضرت زینب و حضرت علی بن الحسین که در زمان حجاج بنا فرمود عامه ان را بنا کنند این نخل از شعبان تا شریتر مرفوع شود پس نضج بسپا کردم تا این خدمت سعادت از اهل ایمان منفک نشود پس در ان اوقات شخصی از اهل حداد در و یاد بجزان و جناب سید الشهداء کذا کردند در کعبه حاجاب خانم اینها با تمام ایشان نماز گذارد پس از نماز بستند و فرمودند این جازه خانه کعبه در آن کعبه در آن کعبه در آن کعبه در آن کعبه وضع است این بی که از مناصب است بوی رجوع می شود بدین امام و امام باید من کند پس در روز شنبه سوم جمادی الثانیه هزار و چهل شروع نمودند از جانب منبر دوم بخارج خانه کعبه من هم با ایشان مشغول بودم و منفر با این خدمت عجیبی است که تمام مشغولین از بنا و وضع کمال ارادت من باشد و هر چه میگویم اعانت میگردند پس تمام دیوارهای خانه را خراب کردند مگر رکنی که در آن حجر الاسود منصوب بود و چند چوب برای حفظ حجر ضب کذا و سنگی بر پوسکی بر آن حجر گذاردند و در شب یکشنبه بسپا کردم شهر مذکور فراد گذاردند در صبح آن شروع نمایند وضع اساس بیست من در آن شب شروع بسپا کردم و کریمم تا آنکه بعد از نوبت من مؤتمن باشم و بسپا استعانت نمودم با وجود شریف شیخ الحرم و خاضی و کبیر و علماء مکه و پادشاه و خدام بیست چگونه با این منصف بنوانم حل اجاره کل عام چون هیچ مشاغل کسیکه وارد مسجد الحرام شد با شرا از جانب سلطان و بعضی از عاملین و ضلعه ها بودند چون مراد کذا بخوان فاتحه الکتاب را پس سوره الحین را خواندم و دعا علی که در اصول کاتبینت و موع الاجاب است فراتش کردم اول اللهم لقا سئلت باسئلت العظیم الاعظم الاجلا اکرم الخیر و النکون الی اخره و ظام ابعاء بساط ااروم کردم و باطننا متول بفرشته جبرائیل امام عصر شدیم پس محل حسین بر فوفی که از صلیا بود بکثرت سار و ج آورد با سنگی که من آن را در رکن غریبه گذاردم و ریختم و بسم الله خواندم و این فخره بسپا بسپاست که در بلاد مخالفین و در حضور ناصبین باید مرحوم سید و فوفی با این خدمت شایسته شود پس در روز نهم و بیست و نهم خوسه شروع بطول از طرف رکن که در جانب منبر است

در عرض قبر حضرت عبدالعظیم

یا و در دم و الحمد لله کثیرا و هر قدر خواستند حج را بر دارندند و نوانشدند و نرسیدند و نرسیدند و نرسیدند و نرسیدند
 پس من بدعا سنی مشغول شدم و بیست و هفتم شب این دعا را خواندم و در روز بیست و دوم شهر رجب در خانه کعبه را
 نصب کردم و در روز سیزدهم شعبان و در روز سیزدهم شعبان شریفه اردک زیم و در روز بیست و دوم چهار سنگ در
 ناله حجر الاثود در طرف حطیم و در مولد شریفین نامی که سوز از حجر الاثود در است نزدیک رکن چنانی گذارم
 و در روز شانزدهم چوبها با آن سنونها و عودها ضم نمودم و در روز سیخ از شهر مذکور تمام شد و در روز دوم ماه
 رمضان برام کعبه نکهارش شد و در روز نهم آن زمین و دیوهای کعبه نکهای دیگر فرزندش و منصوب کردند
 و در بیست و هفتم در چهارشنبه عظام شده در جعبه خورشید مردم داخل شدند و من در تاریخ گفته
 رفع الله فواسد البیت پس از حرم فرود آمد در رساله مسطوره طول خانه مبارکه از رکن حجر که رکن عراقی است تا رکن
 شامی بیست و پنج ذراع است همین طور است طول خانه از رکن عراقی تا پانی و عرض خانه از رکن شامی تا رکن
 ذراع است عرض خانه از رکن چنانی تا رکن ذراع است و یکسب و ارتفاعش بیست و پنج ذراع است و سقف خانه
 شریف بیست و هفت ذراع و سقف صبر عمو بطول واقع است و ستون در عرض است ای نگاهداری سقف و تم
 که برده های مسطیبت شریفان هر دو است غلطک سقف و نیک ذراع است غلطک دیوارهای اصلی چهار
 و چهار انگشت هم چسبید است و در پنج موضع از خانه پنج چوب عرض حکم منین بقامت انسانی و منصوب است طول
 در خانه مبارکه هفت ذراع است که در آن چهار حلقه از نقره است در داخل خانه سلی نزدیک رکن شامی است
 در دیوار پنهان و از سن است و او را در است یک از پانی و دیگری از بام خانه و آن دو در است و پله ها آن
 بیست و نه است و اطراف خانه حلقه ها و چوبها برای پرده ها نصب شده است اما حجر اصیل چهاری است کونا و
 مستند بر مانند نصف دائره مقابل عرض رکن شامی و ارتفاع آن دیوار دو ذراع است عرض آن همین مقدار است
 و طول آن عرض کعبه است و در طرفین حجر و نخوه و راه است که عرض هر یک دو ذراع و نیم است اما من از قطع از چوب
 که بر او صفحه های نقره مذکوب است طول من از چهار ذراع و نیم است عرض آن دو نیک ذراع و آنچه در طول داخل
 دیوار است نیک ذراع بناها و نیک ذراع است و نزدیک دیوار دایره از نقره است برای نگاهداری او و نیز نقره از
 طول دارد و در نایق نیک ذراع از نقره در صدف موضع آن اما حطیم بین در خانه است و حجر الاثود آن محل افضل بقا
 ارض است اما مستحجاب ریش خانه کعبه مقابل با بیست و نزدیک بیاب سلسله و رکن چنانی اما شاد روان اصلی که
 احاطه بنام خانه دارد ارتفاع آن دو نیک ذراع است و عرضش نصف ذراع و برایش آن که ریخته شده است و او
 رهام که طول یک ذراع و نیم است این منصوب و خید است که کسی بر آن نواند با بیست و طول مسجد الحرام چهل
 ذراع است عرض آن دو نیک ذراع و نوزده ذراع و منافذ دیگر بان درهاست می و در است و در
 بنی شبیه بین صفا و مروه است نزدیک بنامه عیسی بن عبدالمطلب ظاهر از غیر کتاب مسطور معلوم است صفا
 بین صفا و مروه چهل صد و نود و سه کلام است و از باب صفا تا کوه صفا هفتاد و شش کلام است و سقف صفا

در عرض قبر حضرت عبدالعظیم

در عرض قبر حضرت عبدالعظیم

رُوحِ وَرِجَانِ

کام است چهارده پاره دارد و سه پاره بنیها فاصله است خلاصه مرحوم میرزا عبدالله اشعق در کتاب باطن
العلماء استند مرحوم ابوالقاسم خاصه بجا کرده است فرموده است مرحوم ملا فتح الله معاصر استند مرحوم در کتاب
در بناء خانه کعبه نوشته است رساله مرحوم استند ابان ضم کرده است ان رساله را کتابه صباح کبیر مرحوم
شیخ طوسی ملحق نموده اند در صحبت حج و مدفن مرحوم استند در مغایر عبدالمطلب استند در بک قبر مرحوم میرزا محمد
استرآبادی و مرحوم ملا محمد امین استرآبادی و مرحوم شیخ محمد سبط شهید ثانی و در حق مرحوم میرزا فرموده

مجاهد زمانه الشرف المصنوع الشهید و تیسرین الله الحرام العالم الرافی امام زین العابدین الکاشانی
الفریضه الحارمه الحلال قال الله تعالی ایها البتی جاهاذا لکفا و المناقین ایضه عن جمع النجرین جهاد

نسخه خطی از کتاب روح و ریحان
مکتب اصفهان

هم مصدر جامد جهاد و مجاهده است بفتح جیم زین صلبه که گویند در اصطلاح فقها و علماء و شرح
و یافتن برای اعلا کلمه اسلام و اقامه شعائر ایمان بدان جهاد بر دو قسم است جهات ظاهر و جهات باطن اما ظاهر معنی
ظاهر است و خداوند در قرآن مجسم پیغمبران در چند موضع امر به جهاد ظاهر کرده است از آن جمله فرموده و اقلوا المشرکین بال

ایضه اما جهات باطن نیز فرموده است مراراً و کراراً از آن جمله و الذین جاهاذا و قنوا لهدیهم سبلنا و ایضا جاهاذا فی الله جهاد
جهاد و ایضا فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی الضرایر اعظما اما جهات ظاهر و باطن

اعزازین و اعلا کلمه اسلام و شهور حده و ضوین حق و ابطال باطل و تنم نور الهی است فرق بین این دو جهات آنست که جهات
اصغر سبیل الله و جهات اکبر الله و معنی جهاد فی الله است سبیل با نفس که اعدا او است از وی دور نیست مجاهد

کنند باجوار خود را بکشند و علامه ان قطع همت از ماسوی الله است جمع بر لایفیت صوی لذات و شهوات و بنا بر
از او غرور نماید و بنا بر خلود توجه که توجه بولی است که گمرازه گرانده خانه نفس موطن هواجر است بسو خدا کرد
اول در کتب متواتر می باشد بلکه دیده او بوده است از آنکه مجاهد با فاعل است یا مقبول هر کس در راه مجاهد با

مقبول شود شهید است من طلب تو جدی محض و جاد فی عشق من عشق من عشق من عشق من عشق من عشق من عشق من عشق
و من علی نه فاندیشه قاضی طالب شاه در معنی این چند فرموده است هر کس را بسبب ضرب بنواقل و دست داشت مراد

دوست میدانم و هر کس را من دوست دارم میگویم نفس هو او را و وی را از هر چه دوست بداشت هر کس را من گشتم
دیده اش پیشوم و آنکس که من دیدم اش شد ام گوش و چشم و دست او پیشوم بلکه هر چیزی از او پیشوم پس هر چه

که می آید بر او و دو حرکت میکند با من و نمی وامضاً او است لانه فوع عن نفسه عن کلبه و فی الله جل شانته در جهاد
اکبر که ترکب نفس است عباد فلا فم من زکاتها و خاب من دستها بر هر دنی نفس لازم است حضرت شافعی نوید

فرمودند در جهات الجهاد الاغرالی الجوهرا الاکبره ان نفس است که مودتی بر ضوا از اهل است طرفه از ضوا
نفس بویض و غیر بصیر آن بر مشا و عبادت و کول است بدانستن اجتهاد استکابانث و انظر طاهر علیهم السلام

اگر از کثرت عبادت شوق تو خرد نماید و میفرموده و انظر ان کون عبدا شکورا یعنی ان او تکی شکر خدا را می جلالی اینه
سپید اولین و الاخری و انجانده از خلق بود بسو خو غفلت از عبادت و ریاضت نداشت و از لذات خلوت و با

بیا حضرت مقدس
منبت

در عرض حضرت عبدالعظیم

بهره ببرد پس هر کس لحظه و لحظه از این دشمن داخلی عقلت درود بهملکه عظیمه افتد بلی رستم که خدا از پاکتم عمل
 همان شد از نظر بل لحظه غافل کشیدم صد ساله راهم دور شد اری بعد از رحمت عین فریب نفس و شیطان است
 و غفله از خداوند عین اقبال با سوای او است از اینجهت است از وسیع بن خیم که از نهاد ثمانه است سوال کردند که
 چو در شب بخوابی فرمود عساکر شیطان بیدارند و در کین منبرم که مرا از آسمان فریب زمین بعد و حومان بینند
 پس مجاهد لازم است یکسب اخلاف مراجعه کند و از عجیب جعبه که در راه مجاهد اش هسشد آگاه کرد و در مقام
 و کشف آنها برسد و دواء درهای خود را از ستفاه خانه عقلت بدست آورد و بخواند آنچه را حضرت صادق علیه السلام
 فرمود طولی بعد جاها لله نفسه هواه و من فرم چند هواه ظفر براء الله و من جاود عطفه نفسه لاماره بالسوء
 بالجهل و الاستکانة و الخسوع علی سباط حدیثه الله فقد خازن فورا عظیمها و لا یجاب اظلم و احسن بن العبد بین الله
 من النفس و الهوی و لیس فیها ما و قطعها سلاح و الله مثل الافکار و الخسوع و الجوع و الظماء بالنهار و التمسیر باللیل
 فان ما صاحبان شهیدان و ان علس و استقام ادی عاقبت الی الرضوان الاکبر قال الله ترعده و الذین جاهدوا
 فینا لعلهم یسبنا و ان الله الحسین مجاهدة **نفسا** بلکنه جهتها به بیان دیگر از رساله طبعه حکایت
 قسم است جسمانی و روحانی اما جسمانی محاربه باعدا الله است که ما درین جد و دپس و مفارقتین فوائین و آئین
 حضرت سید المرسلین اند و او است جهتها اصغر و جهاد جنهام بر دو قسم است خارج و داخل اما خارج مذکور شد
 لکن داخل اما طه و ایثار است یعنی تطهر ظاهر بدن از فاذوران حسیه حکیه نشووب کماله آدی شعبه ایمان اما
 الاذی کفوله تعالی فل اذی یعنی ما یقولک عن طریق الحق و ایثار ان بیل مال و بد نشد از مکررات مانند نکه و صدق
 و غیر مکرر مانند صوم و ایثار اما طه و ازاله دو سئو مال است از خزانة قلب تا آنکه او را مشاغل نشود و ایثار دو قسم
 است فعل و ترک اما ترک مانند صوم است آنکه در وی کف نفس است از شهوة نفس و جوع و فضل مانند نماز و ذکر
 و بیع است و مجاهد دو عاقبت از ترکیه و تخلیه است یعنی پاک شدن از ذائل فوای فوای که منشأ ان و
 بر منع دنیا و مزخرفات و ایستاد حیا لیتبار اس کل خطیئة و ما اخلاهی بیاینها و امتها ان سچیز است
 اول حرص که از وی شر و شبنم مولد است هوی بر صاحب شول است و عضو کچه و عوائق غمخه دارد و هر یک
 پای مالک را فر کرده و قوم کبر است چنانکه ابلیس را از دیکاهه ربوبیت داند و او محیط خرابه بنا بمفاد اصبط و امها
 جمعا انداخت و از عینة عالیة الهیة دور شد و کجری موجب غیبه و سخط کرد بدو قوم حسد است که غایب است
 بواسطه ان بقبل سایند و بگریز من قتل مؤمنان عقاب جزایه جهنم مستحق عفو نیست رکات نیز ان شد و از اینجهت
 فرمودند قمار بین کل الحسد مرکب من الاسد بلیت کل العداوة قد تخرجی از الیها الاعداء و معاد الذین حسد
 در امتها نکه حرص و کبر و حسد اصول ذوائخ است و طباع و فروع آنها شواع یا سفاد است در نفوس و فروع
 نکه مملکت شیخ مطاع و هوی شیخ و اعجاب الکر بنفسه اشاره با و است و عجب فرمود فیلسوف اعظم ابو علی سینا
 هدایا القوس بالعلوم لیرت و ری الکله هی الکلیت لئما النفس لیرت جاجیه و العقل سیرج و حکمة الله ذیبت

در عرض حضرت عبدالعظیم

در عرض حضرت عبدالعظیم